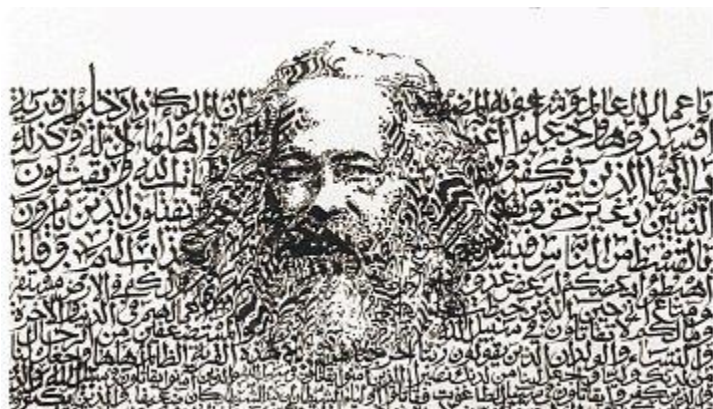


چپ های عرب خاطرات زنده، اثر ماندگار

ماهر الشریف 12 نوامبر 2023

مارکسیسم عرب یا مارکسیسم در جهان عرب

اگرچه جهان عرب، جریان‌های مختلف چپ مدعی مارکسیسم را در سطوح مختلف تجربه کرده است، اما هیچ‌کدام واقعاً موفق به تثبیت این ایدئولوژی در محیط منطقه نشده‌اند. در جوامعی که مذهب بخشی از هویت فرهنگی است، مارکسیسم یک ایدئولوژی وارداتی، اروپایی و الحادی تلقی می‌شده. این مقاله قبل از شروع جنگ غزه نوشته شده است.



با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شکست تجربه های ساخت سوسیالیسم در اوایل دهه ۱۹۹۰، مارکسیست‌های عرب خود را با چالش فکری بزرگی مواجه دیدند. از میان بحث‌های غنی دو جریان اصلی پدید آمد: برخی هم «شکست» در اجرای مارکسیسم-لنینیسم و هم «توطئه» طرح‌ریزی شده توسط کشورهای امپریالیستی را محکوم می‌کردند، در حالی که برخی دیگر - بدون انکار نقش عنصر خارجی - یک بحران روشنفکری عام را مطرح می‌کردند که مارکسیست ها را در سراسر جهان تحت تاثیر قرار داده است. به نظر آنها، این فرصتی بود برای بازخوانی تاریخ

مارکسیسم در جهان عرب ، جایی که روشنفکران در تولید نسخه ای از این نظریه منطبق با محیط شان شکست خورده اند.

علاقه ای محدود تا دهه ۱۹۲۰

مارکسیسم در جهان عرب به قول سمیر امین «ترجمه شده، اما عربی نشده است» . این جریان فکری به نظر او «نتوانست با ریشه های محلی پیوند برقرار کند». این اقتصاددان معتقد است که مسئله ریشه های محلی جایگاهی اصلی در هر تلاشی برای بازتولید مارکسیسمی مستقل دارد. و به یاد بیاوریم که مارکسیسم «اصیل» خود بر سه منبع اروپایی استوار بود که توسط انگلس و لنین بر پایه فلسفه کلاسیک آلمان، اقتصاد سیاسی انگلیس و سوسیالیسم تخیلی فرانسوی بنا شده بود. به همین ترتیب، سنت پوپولیستی جنبش انقلابی روسیه یکی از منابع مارکسیسمی بود که توسط لنین و رفقاییش در مورد خاص روسیه تزاری پیاده شد.

تا قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و ایجاد کمینترن در ۱۹۱۹، اعراب علاقه محدودی به مارکسیسم داشتند که نتیجه کار معدودی از روشنفکران بود، مانند سلامه موسی مصری (۱۸۸۷-۱۹۵۸) که سعی داشت اصول اصلاح طلبانه جرج برنارد شاو و ایده های انقلابی کارل مارکس را باهم آشتی دهد. در سال ۱۹۲۰، این نویسنده و روزنامه نگار با هدف ارتقای آگاهی و هموار کردن راه برای سوسیالیسم در تأسیس حزب سوسیالیست مصر شرکت کرد. او بعداً با پیوستن این حزب به کمینترن و تغییر نام آن به حزب کمونیست مصر مخالفت کرد.

در واقع این احزاب کمونیستی بودند که از دهه ۱۹۲۰ در چندین کشور عربی ظاهر شدند و مارکسیسم را به این منطقه از جهان معرفی کردند. این احزاب بلافاصله با «مارکسیسم شوروی» همسو شدند و نظریه های مارکس را از طریق خوانش لنینیستی آن مطرح کردند، در حالی که لنینیسم در دست های استالین روحیه

دیالکتیکی خود را از دست داده و به یک دکترین خشک تبدیل شده بود که اثرش را بر تمام احزاب کمینترن گذاشت.

برخلاف آنچه برخی تحلیل‌گران ادعا می‌کنند، همسویی احزاب کمونیست عرب با این نسخه شوروی مارکسیسم، نشانه‌ای از «فرمانبری» نبود که توسط یک «مرکز» قوی بر «اقمار» ضعیف‌ترش تحمیل شده باشد. مسئله در واقع بسیار پیچیده‌تر است. مانند بسیاری از گروه‌های کمونیستی در جهان، احزاب عرب تا زمان شکست تجربه «سوسیالیسم واقعی» (یا «سوسیالیسم واقعاً موجود») متقاعد شده بودند که این نسخه شوروی هم در سطح نظری و هم سطح عملی مارکسیسم «اصیل» را نمایندگی می‌کند. آنها سپس تحت تأثیر منطق حاکم بر انترناسیونال کمونیستی قرار گرفتند که عمدتاً مبتنی بر فرضیه‌های زیر بود: در درجه اول، انقلاب اکتبر، با ایجاد اولین دولت سوسیالیستی، دوره جدیدی در جهان را آغاز کرده که همانا گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در سطح جهانی است. سپس در درجه دوم، تأسیس اردوگاه و انترناسیونال سوسیالیستی پس از جنگ جهانی دوم، به تحول مستمر موازنه‌های بین‌المللی به نفع سوسیالیسم سرعت بخشیده و سرمایه داری را در یک بحران جهانی فرو برده است که انتظار می‌رود در طول زمان وخیم‌تر شود. سرانجام، موفقیت‌های اتحاد جماهیر شوروی و پیشرفت‌های «سوسیالیسم واقعی»، بعد اجتماعی جنبش آزادی‌بخش ملی در آسیا و آفریقا را تقویت کرده، که بخشی جدایی‌ناپذیر از انقلاب سوسیالیستی جهانی است.

احزاب کمونیست بدین ترتیب اهداف نبرد مارکسیست‌های اعراب را چنین تعریف کردند: مبارزه با امپریالیسم و پروژه‌های آن در منطقه - به ویژه پروژه صهیونیستی و مبارزه علیه وابستگی به مراکز سرمایه داری برای تقویت پیشرفت جهانی. اینها اهدافی بود که در مفهوم «انقلاب دموکراتیک ملی» گنجانده شده و جهت دهنده مسیر سیاسی آنها بود. حتی اگر ایجاد سوسیالیسم در اهداف مستقیم آنها قرار نداشت، آنها ویژگی این انقلاب‌ها را «نشانه متمایز دورانی» می‌دانستند که مشخصه آن

گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در سطح جهانی بود. بنابراین از یک زاویه اجتماعی بود که آنها مفهوم پیشرفت را درک و فکر می کردند که اقدامات اتخاذ شده توسط بورژوازی های ملی «مترقی» که با اتحاد جماهیر شوروی متحد شده بود منجر به گسترش طبقه کارگر و ظهور روابط تولیدی جدید می شود. به نظر آنها شرایط گذار به سوسیالیسم از طریق ملی سازی، اصلاحات ارضی، صنعتی سازی سنگین و آموزش توده ها فراهم می شود.

عدم استقلال

به استثنای چند متفکر مانند سمیر امین، مهدی عامل (با نام واقعی حسن حمدان)، یاسین الحافظ، الیاس مرقوس یا عبدالله لارویی، اعراب عموماً به دلیل همسویی با مارکسیسم شوروی، در بازتولید مستقل مارکسیسم عاجز ماندند.

این ناتوانی را می توان با این واقعیت توضیح داد که مارکسیسم کمونیست های عرب ارتباطش را با ایده های روشنگری، ارزش های مدرنیته و ابزار تحقق آن قطع کرده بود. با این حال، این ایده ها مورد حمایت دو جریان فکری دیگر بود: اصلاح طلبان مذهبی و لیبرال های سکولار. برای هر دو، عقب ماندگی جوامع عربی از یک سو ناشی از جهل بود که مانع از شناخت جوهر دین و افزایش تعصب می گردد و از سوی دیگر، به دلیل استبداد، به ویژه سیاسی ای بود که منجر به بی عدالتی، فساد و آزار و اذیت روشنفکران می شود. اصلاح طلبان و سکولاریست ها پس از آن به بُعد جهانی مدرنیته ای اعتقاد یافتند که در غرب زاده شده و از «آوروئیسم لاتین» تغذیه کرده بود (۱). بدین ترتیب این متفکران که مشتاق جبران عقب افتادگی جهان عرب بودند، ارزش هایی را تبلیغ کردند که به «آن دیگری» اجازه پیشرفت و ایجاد جوامع مدرن را داده بود: آزادی فردی، دانش عقلانی، عدالت به عنوان «پایه حکومت و روابط بین مردم»، برابری همه در برابر آن، ناسیونالیسم متحد کننده مردم در وفاداری به وطن بدون تمایز دینی، فرقه ای و مناسک، جدایی دین از دولت، عشق به کار و تلاش بمتاب «منبع ثروت» برای جامعه... با تبلیغ این ارزش ها، طرفداران این جریان

ها در مبارزه با بی سوادی و تعمیم آموزش مدرن مشارکت فعال داشتند. آنها با تلاش برای مدرن کردن زبان عربی به منظور همسان سازی اصطلاحات مدرن، اولین لغت نامه ها و دایره المعارف های زبان عربی را نوشتند و در تأسیس روزنامه ها و تشکیل انجمن های فرهنگی-اجتماعی نقشی پیشرو داشتند.

از آن خودکردن ارزش های مدرنیته

اما این انقلاب فرهنگی که توسط حامیان روشنگری آغاز گردید ادامه نیافت. ارزش های مدرنیته ای که آنها تبلیغ می کردند، در بایگانی تاریخ باقی ماند و در جوامعی که جنبه های بیرونی مدرنیزاسیون خارجی برایش مشکل زا بود، عمقی پیدا نکرد. باید گفت که استعمار اروپای که در اکثر کشورهای عربی حضور داشت، اصلاً دغدغه ای برای وارد کردن جوامع سنتی به مدرنیته نداشت. به نوبه خود، تجار و زمین داران که رهبری جنبش ملی برای استقلال را بر عهده گرفته بودند، جرأت نداشتند در مسیری پیش بروند که روابط سنتی ای را زیر سوال برد که منافع طبقاتی و برتری اجتماعی آنها را تضمین می کرد. آنها به چند اقدام برای مدرن سازی ساخت سیاسی دولت بسنده کردند.

طبقات متوسط (افسران، معلمان و کارمندان دولت) نیز که پس از استقلال به قدرت رسیدند، متوجه نشدند که تحکیم استقلال سیاسی، وارد کردن چند اقدام سطحی مدرن در ساختار اجتماعی-اقتصادی و اتخاذ موضعی مبهم در مورد «سکولاریسم»، برای تضمین پیشرفت کافی نخواهد بود. آنها با پذیرش بخشی از ارزش های مدرنیته، آنها را از مفهوم واقعی شان تهی کردند. در آزادی، آنها فقط آزادی ملت ها و در برابری وسیله ای برای پایان دادن به نابرابری های اجتماعی بین طبقات می دیدند و نه مبنایی برای ساختن دولتی از نهادهایی که در آن همه شهروندان در برابر قانون برابر باشند.

از نظر سمیر امین، پروژه سوسیالیسم آینده باید بر دستاوردهای سرمایه داری، در حوزه مادی و نیز آزادی فردی و دموکراسی سیاسی تکیه کند و به این مفاهیم مدرن محتوایی غنی تر و جهانی تر بدهد. تحولاتی که در اوایل دهه ۱۹۹۰ رخ داد و همزمان با آن شکست پروژه های توسعه عربی، ثابت کرد که شرایط برای سوسیالیسم تنها در درون بطن سرمایه داری قابل دستیابی است و نه در گسست با آن. سوسیالیسم پروژه ای است برای توسعه مدرنیته، به هر شکل و روشی که باشد. بنابراین «پسامدرنیته» همان «جامعه کمونیستی» اتوپیایی خواهد بود که کارل مارکس تصور می کرد. به نوبه خود، عبدالله لارویی معتقد است که مأموریت هایی که از نظر تاریخی بر عهده بورژوازی های ملی است، به ویژه جذب مفاهیم مدرن تعریف شده توسط متفکران روشنگری عرب، تا زمانی که به سرانجام نرسیده اند، موضوعیت خواهند داشت و هرگونه تأخیر صرفاً به تضعیف کل جامعه عرب منجر می شود.

مارکسیست های عرب که همچنان به آرمان سوسیالیسم وفادارند، باید در مرحله کنونی، جایگاه ویژه ای به اشاعه ارزش های مدرنیته بدهند. از جمله: توسل به حاکمیت عقل و اشاعه سکولاریسم. سکولاریسمی که نه دشمنی با عقیده و دین است و نه ایدئولوژی رستگاری، بلکه مجموعه ای از اصول عقلانی برای سازماندهی جامعه است. مارکسیست های عرب همیشه به مؤمنان احترام گذاشته اند و هیچ گاه علیه اعتقادات مذهبی سخنی به میان نیاورده اند. اما در این دوران سو استفاده سیاسی از دین و سردرگمی بین دین و زمانه، آنها موظفند در برابر پدیده ای که خطر زیان آور شدن برای جامعه را دارد، قیام کنند. آنها باید سکولاریزه کردن دولت عربی مدرنی را که آرزوی رسیدن به آن را دارند ترویج کنند... و البته با توجه به این امر که سکولاریسم علیرغم ماهیت جهانی اش، خود را به یک شکل در همه کشورها نشان نمی دهد، بلکه بر اساس موقعیت ها و زمینه های مشخص تاریخی متفاوت است.

مارکسیست های عرب در آرمان خود به سوسیالیسم باید محتوای این ارزش ها را تقویت کنند و دموکراسی را ارزشی چند بُعدی بدانند که به جنبه سیاسی آن محدود

نمی شود، بلکه جنبه های اقتصادی و اجتماعی را نیز در بر می گیرد. در واقع، دموکراسی تا زمانی که با پیشرفت اجتماعی مرتبط نباشد، ناقص باقی می ماند، همانطور که دستاوردهای اجتماعی که با دموکراسی سیاسی مرتبط نیستند، برگشت پذیر هستند، همانطور که در بسیاری از کشورهای عربی مشاهده کرده ایم.

نگرشی که همچنان موضوعیت دارد

همچنین باید در نظر داشته باشیم که مبارزه اعراب دارای بُعدی ملی است که در ارتباط با مبارزه برای آزادی سرزمین های عربی اشغالی و راه حلی عادلانه برای آرمان فلسطین، از بین رفتن حضور نظامی خارجی، تضمین حق حاکمیت ملت ها بر ثروت طبیعی آنها و ایجاد یک اتحادیه دموکراتیک بین کشورها قرار دارد. بنابراین مارکسیست های عرب باید پیوندی دیالکتیکی بین مأموریت تغییر اجتماعی دموکراتیک از یک سو و رسالت رهایی ملی از سوی دیگر برقرار کنند. زیرا این ضعف درونی جوامع است که به گفته یاسین الحافظ، مداخله خارجی، تهاجم، اشغال سرزمین ها و کنترل ثروت ملی را تسهیل می کند. یک ملت آزاد و مستقل به شهروند آزاد نیاز دارد که در خانه خود احساس حاکمیت کند. این بُعد میهنی و ملی مبارزه با دلبستگی به انترناسیونالیسم در تضاد نیست، زیرا این بُعد متضمن همبستگی بین همه کسانی است که برای جهانی جدید مبارزه می کنند، جهانی که نه استثمار، نه بردگی، نه هژمونی و نه یورش علیه محیط زیست در آن وجود دارد.

بحران جهانی فکری که مارکسیست ها در سطح جهانی از سر می گذرانند نباید به این معنا باشد که نقد مارکسیستی نظام سرمایه داری موضوعیت خود را از دست داده است. مارکسیسم در نهایت حوزه ای علمی و فلسفی، انتقادی و رهایی بخش است که درک مکانیسم های استثمار سرمایه داری را ممکن ساخته است. این میدان برای تفکرات جدیدی که قادر به اندیشیدن در مورد پدیده های جدیدی هستند که سیاره ما را تحت تأثیر قرار می دهند، باز است. از جمله جهانی شدنی که چهار نعل می تازد و گسست توسعه بین شمال و جنوب را تشدید می کند. این پدیده، با

شرایط عمل و مکانیسم‌هایش، با برداشت‌های مارکس از تاریخ متفاوت است، تاریخی که تحت کنش سرمایه‌داری، در سطح جهانی استاندارد می‌شود. و تزه‌های کلاسیک درباره امپریالیسم که توسط لنین، بوخارین و رزا لوکزامبورگ به جا مانده است، دیگر برای توضیح جنبه‌های جدید سلطه بر جهان (برتری تکنولوژیک، سلطه بدهی، وابستگی مالی) کافی نیست. به همین ترتیب، تحولات عمیق در ساختار طبقه کارگر، با ظهور علم به عنوان نیروی مستقیم تولید، تحولات رایانه‌ای و اتوماسیون، مفهوم نیروهای اجتماعی حامل پروژه آلترناتیو سوسیالیستی انقلابی را به طور اساسی تغییر داده است.

* مترجم ضرورتاً با همه نظرات نویسنده موافق نیست.

۱- اشاره به «ابن رشد»، فیلسوف قرطبه‌ای که اندیشه او از قرن سیزدهم تا پانزدهم نقش عمده‌ای در زندگی فکری اروپا ایفا کرد.

ماهر الشریف

مورخ فلسطینی، رئیس بخش تحقیقات مؤسسه مطالعات فلسطین (بیروت).